



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

جلسه بیست و دوم؛ یکشنبه ۹۳/۸/۱۸

تطابق بین ایجاب و قبول

یکی دیگر از شروطی که مرحوم شیخ^۱ برای عقد ذکر می‌فرماید تطابق بین ایجاب و قبول است؛ یعنی همان چیزی را که موجب ایجاب کرده قابل قبول کند؛ نه این که موجب مثلاً بیع را انشاء کند ولی قابل هبه را بپذیرد، موجب بیع کتاب را انشاء کند ولی قابل بیع قلم را قبول کند، یا موجب ثمن را به هزار تومان ایجاب کند ولی قابل به نهصد قبول کند، موجب با شرط ایجاب کند ولی قابل بدون شرط یا با شرط دیگر قبول کند، موجب بیع را برای مشتری خاصی انشاء کند ولی شخص دیگری قبول کند و ... پس ایجاب و قبول باید از حیث مضمون - نه لفظ - کاملاً تطابق داشته باشند؛ چه از لحاظ خصوصیت ثمن و مثن، چه در خصوصیت مشتری و چه در شروط و توابع عقد. لذا اگر در یکی از این امور اختلاف داشته باشند عقد منعقد نمی‌شود.

کلام شیخ^۲ در تطابق بین ایجاب و قبول

شیخ^۲ در توجیه این شرط می‌فرماید: از آنجا که قبول، مقوم بیع است و قبول یعنی رضایت به ایجاب، پس باید بین ایجاب و قبول تطابق باشد و الا اگر تطابق نباشد رضایت به ایجاب هم نیست و در

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۱۷۵:

و من جملة شروط العقد: التطابق بين الإيجاب و القبول فلو اختلفا في المضمون بأن أوجب البائع البيع على وجه خاص من حيث خصوص المشتري أو المثن أو الثمن أو توابع العقد من الشروط، فقبل المشتري على وجه آخر، لم ينعقد. و وجه هذا الاشتراط واضح، و هو مأخوذ من اعتبار القبول، و هو الرضا بالإيجاب.

نتیجه عقد محقق نمی‌شود.

ولی این مقدار در تعلیل این شرط کافی نیست؛ زیرا ایجاب مشتمل بر امور متعددی است که بعضی مقوم معامله است مانند «عنوان بیع» که در این صورت اگر قبول تطابق نداشته باشد رضایت به ایجاب وجود ندارد؛ چراکه واضح است اگر ایجاب به نحو بیع بوده ولی قبول به نحو غیر بیع باشد، قابل رضایت به ایجاب ندارد، اما نسبت به بعضی دیگر که مربوط به خصوصیات معامله بوده و مقوم آن نیست - مثل اوصاف ثمن، مثنی و بعضی شروط دیگر - اگر تطابق نباشد ممکن است این شبهه مطرح شود که قبول محقق شده و رضایت به ایجاب وجود دارد، إلا این که رضایت نسبت به اصل ایجاب بوده نه تمام آن چه در ایجاب مطرح شده است؛ مثلاً اگر بایع بگوید کتابم را به صد هزار تومان «پول نو» فروختم و مشتری بیع را قبول کند اما شرط «نو بودن پول» را نپذیرد، در این صورت رضایت به اصل ایجاب دارد هر چند رضایت به تمام ایجاب ندارد.

لذا مناسب بود مرحوم شیخ این را نیز در تعلیل اضافه می‌کردند که چون ایجاب در عالم اعتبار، یک واحد غیر قابل تفکیک بوده و منحل به چند امر مستقل نمی‌شود، پس اگر مشتری بخشی از ایجاب - ولو بخش غیر مقوم - را نپذیرد، در این صورت دیگر معاهده و معاهده صدق نمی‌کند و در نتیجه «بیع» و «تجارت» هم صدق نمی‌کند؛ چراکه بیع و تجارت، فردی از افراد معاهده می‌باشد.

سپس مرحوم شیخ مثال‌هایی^۱ برای عدم تطابق بین ایجاب و قبول ذکر می‌کند که نظیر آن ممکن است در معاملات رایج بین مردم اتفاق بیفتد، مانند:

۱. اگر بایع به شخصی که وکیل در خرید برای دیگری می‌باشد بگوید «بعث هذا من موکلک بكذا» ولی وکیل به هر دلیل - مثلاً چون قیمت را ارزان می‌بیند - برای خودش قبول کند و بگوید «اشتریته لنفسی»، در این صورت بیع منعقد نمی‌شود؛ زیرا بین ایجاب و قبول مطابقت از حیث مشتری خاص وجود

۱. همان:

فحینئذ لو قال: «بعته من موکلک بكذا» فقال: «اشتریته لنفسی» لم یعقد، و لو قال: «بعث هذا من موکلک»، فقال الموکل الغیر المخاطب: «قبلت» صح، و کذا لو قال: «بعثک» فأمر المخاطب وکیله بالقبول فقبل، و لو قال: «بعثک العبد بكذا»، فقال: «اشتریت نصفه بتمام الثمن أو نصفه» لم یعقد، و کذا لو قال: «بعثک العبد بمائة درهم»، فقال: «اشتریته بعشرة دینار». و لو قال للاثین: «بعثکما العبد بألف»، فقال أحدهما: «اشتریت نصفه بنصف الثمن» لم یقع، و لو قال کلُّ منهما ذلک، لا یبعد الجواز، و نحوه لو قال البائع: «بعثک العبد بمائة» فقال المشتري: «اشتریت کلَّ نصف منه بخمسين»، و فیه إشکال.

ندارد. اما اگر موکل خودش حاضر باشد و «قبلت» بگوید بیع منعقد می‌شود هر چند مخاطب در بیع نیست؛ زیرا وکیل گرچه مخاطب در بیع است ولی قائم مقام موکل بوده و مشتری در حقیقت خود موکل است. پس اگر خود موکل قبول کند، بیع صحیح است. عکس این صورت هم صحیح است، یعنی اگر بایع خطاب به خود مشتری بگوید «بعثک کتابی» ولی مشتری به وکیلش امر کند که «قبلت» بگوید، بیع منعقد می‌شود. و ما اضافه می‌کنیم اگر وکیل از قبل معامله، وکیل مطلق باشد و قبول بیع کند، باز هم بیع صحیح است [هرچند موکل فی المجلس امر به قبول نکرده باشد].

۲. اگر بایع بگوید «بعثک الكتاب بكذا» اما مشتری بگوید «اشتریت نصفه بتمام الثمن أو نصفه» یعنی بیع نصف کتاب را به تمام ثمن یا نصف آن قبول کند، بیع منعقد نمی‌شود. هم‌چنین اگر بایع بگوید «کتابم را به صد درهم فروختم» ولی مشتری بگوید «کتاب را به ده دینار خریدم» بیع منعقد نمی‌شود.

۳. اگر بایع به دو نفر بگوید «بعثکما الكتاب بألف»^۱ اما فقط یکی از آن دو قبول کند و بگوید «اشتریت نصفه بنصف الثمن»، در این صورت بیع صحیح نیست؛ زیرا آنچه که بایع انشاء کرده فروش تمام کتاب به دو نفر بوده؛ نه نصف کتاب به یک نفر. پس این که فقط یکی از آن دو، نصف کتاب را بپذیرد تطابق با ایجاب نداشته و در نتیجه عقد صحیح نیست.

مرحوم شیخ در ادامه می‌فرماید: «و لو قال کلُّ منهما ذلک، لا یبعد الجواز»؛ یعنی اگر هر یک از دو مشتری نصف بیع را قبول کند، بعید نیست بیع صحیح باشد. به نظر کلام شیخ رحمته درست است؛ چراکه قبول هر یک از دو مشتری نسبت به نصف مبیع، در حقیقت تفصیل آن ایجاب مجمل در مقام قبول است؛ زیرا عبارةً آخرای «بعثکما بألف»، «بعث نصف الكتاب من کل واحد منکما» می‌باشد. پس تطابق بین ایجاب و قبول حفظ شده است.

اما اگر بایع بگوید «بعثک الكتاب بمائة» ولی مشتری بگوید «اشتریت کل نصف منه بخمسین» مرحوم شیخ در این فرض می‌فرماید: «فیه اشکال».

به نظر ما هم این بیع مورد اشکال است؛ زیرا معنای این قبول آن است که دو بیع واقع شده و احکام دو بیع دارد، در حالی که بایع فقط یک بیع ایجاب کرده است. پس انحلال معامله به دو بیع توسط مشتری،

۱. مراد بایع، بیع به نحو مناصفه است که هر یک از دو مشتری، مالک نصف مبیع به نحو مشاع شود و إلا بیع غرری می‌شود.

باعث عدم تطابق بین ایجاب و قبول است.

بیشتر مطالب شیخ رحمته الله توسط محققین بعد از ایشان پذیرفته شده است. اما بعضی از محشّین مکاسب نقدهایی بیان کرده‌اند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، نقدی است که سید حکیم رحمته الله در نهج الفقاهة ذکر کرده و در کلام سید خوئی رحمته الله و بعضی دیگر^۱ هم انعکاس یافته است.

نقد سید حکیم و سید خوئی بر کلمات شیخ رحمته الله

سید حکیم رحمته الله می‌فرماید^۲: اطلاق کلام شیخ رحمته الله که قبول باید دقیقاً مطابق ایجاب باشد درست نیست و باید در خصوصیت مشتری قائل به تفصیل شد؛ چراکه خصوصیت مشتری گاهی دخیل در مقومات بیع است و آن جایی است که عوض، کلی در ذمه باشد؛ زیرا ذمه‌ی افراد مختلف بوده و به تفاوت اعتبار ذمه‌ها، ثمن متفاوت می‌شود. چه بسا بایع ذمه‌ی زید را قبول داشته باشد ولی ذمه‌ی عمرو را نپذیرد، لذا اگر بایع خطاب به زید بگوید «بعتك هذا الكتاب بألف»، ولی عمرو قبول کند از آن‌جا که ثمن در این‌جا کلی در ذمه بوده و ذمه‌ی عمرو با ذمه‌ی زید متفاوت است، بیع صحیح نیست؛ زیرا تفاوت ثمن در ذمه، در حقیقت برگشت به تفاوت در مقومات عقد دارد و تغییر در مقومات عقد، ضربه به تطابق بین ایجاب و قبول زده و باعث بطلان عقد می‌شود.

اما اگر ثمن عین خارجی باشد و قصد بایع مثلاً بیع کتاب به آن قلم خارجی باشد، و به گمان این‌که قلم مال زید است خطاب به زید انشاء بیع کند ولی عمرو که در واقع مالک است قبول بیع کند، بیع منعقد می‌شود هرچند خصوصیت مشتری در قبول رعایت نشده است.

۱. کتاب البیع (للأراکی)، ج ۱، ص ۱۴۷:

المناطق فی ذلك أن لا یصدق المعاهدة مع التخالف، سواء كان فی المثلن، كأن یقول الموجب: بعث هذا الفرس، و یقول القابل اشتریت هذا الحمار، أو فی الثمن كأن یقول الموجب: بعث بعشرة دراهم، و یقول القابل: قبلت بدینار، أو فی مشتری، كأن یقول: بعتك بدرهم فی ذمتك، فقال آخر: قبلت، لا فیما إذا قال: بعتك بهذا الدرهم مشیرا إلى درهم فی ید المخاطب، و كان لغيره الحاضر فی المجلس، فقال هذا الغير المالك: قبلت، فإن البیع مبادلة مال بمال، و المفروض تحقّق الإنشاء من كل من المالكین الواقعیین، و اعتقاد كون المخاطب مالكا غیر مضر بعد عدم دخله فی حقیقة البیع.

۲. نهج الفقاهة، ص ۱۱۲:

ثم ان اعتبار خصوصية مشتری و البائع انما یكون فی ظرف یكون العوض ذمیا لأن اختلافهما یوجب اختلاف ما فی ذمتها أما إذا كان العوض خارجیا كما لو اعتقد البائع أن الثمن المعین لزيد و قد كان لعمرو فقال مخاطبا زیدا: بعتك الفرس بهذا الثمن، فقبل عمرو صح لأن الخصوصية المذكورة لیست من مقومات المعاملة كما سیجیء التنبيه علیه فی بیع الغاصب إذا أجاز المالك.

سيد خويى رحمته الله علّت را چنین بیان کرده اند^۱ که چون بیع یعنی «مبادلة مال بمال» - یا بنا بر تعریف ما یعنی

۱. مصباح الفقهة (المكاسب)، ج ۳، ص ۷۱:

أقول التطابق بين الإيجاب والقبول يتصور على أنحاء:

۱. أن يكون ذلك من ناحية عنوان المعاملة: بأن يقول أحد المتعاملين لصاحبه: بعتك دارى بكذا، و يقول صاحبه: قبلت البيع بكذا، فلو قال: قبلت الهبة بكذا لبطل العقد ... ۲. التطابق بين الإيجاب والقبول من ناحية المبيع: بأن يقول أحد المتبايعين لصاحبه: بعتك عبدى بكذا، و يقول الآخر قبلت هكذا. و لو قال قبلت بيع الجارية بكذا لبطل العقد ...

۳. التطابق بين الإيجاب والقبول من ناحية البائع والمشتري، فلو قال زيد لعمرو: بعتك دارى بكذا، و يقول عمرو: قبلت البيع لخالد، أو يقول خالد: قبلت البيع لنفسى بكذا لبطل العقد، لعدم ورود الإيجاب والقبول على مورد واحد، كما عرفته فى القسمين السابقين.

و قد يتوهم: أن اعتبار التطابق بين الإيجاب والقبول فى الصورة الثالثة ينافى لما أسلفناه فى تعريف البيع، من أنه تبادل عين بعوض فى جهة الإضافة ضرورة أن مقتضى هذا التعريف هو أن لا يلاحظ البائع الخاص، و لا أن يلاحظ المشتري المعين فى تحقق مفهوم البيع، بل مقتضى التعريف المزبور أن لا يلاحظ فى ذلك كون البائع مالكا للمبيع، و كون المشتري مالكا للثمن و من هنا نحكم بصحة المعاملة الفضولية.

و لا يقاس البيع - فى ذلك - بالنكاح، إذ لا بد فى النكاح من التطابق بين الإيجاب والقبول بالنسبة إلى الزوجين، فان منزلتهما - فى عقد الزواج - منزلة العوضين - فى البيع - و قد عرفت اعتبار التطابق فيه بين الإيجاب والقبول من ناحية العوضين.

و لكن هذا التوهم فاسد، ضرورة أن التعريف المذكور إنما يقتضى عدم اعتبار التطابق بين الإيجاب والقبول بالنسبة إلى البائع الخاص و المشتري الخاص فيما إذا كان العوضان من الأعيان الخارجية.

أما إذا كان أحدهما كلياً فى الذمة، فإنه عندئذ لا بد من اعتبار التطابق بين الإيجاب والقبول من ناحية البائع و المشتري، ضرورة أن ذمم الأشخاص مختلفة بحسب قوة الوثيقة و ضعفها، إذ رب شخص لا يعتمد عليه فى الأمور الحقيرة، و رب شخص تطمئن إليه النفس فى الأمور الخطيرة.

و عليه فإذا باع زيد متاعه من عمر بخمسين ديناراً فى الذمة، فإنه ليس لعمرو أن يقبل هذا البيع لغيره، و لا لغيره أن يقبله لنفسه، ضرورة أن ذمة عمرو غير ذمم بقية الأشخاص، فالارتضاء بالأولى لا يستلزم الارتضاء ببقية الذمم، و إذن فالإخلال بالتطابق فى الصورة الثالثة أيضاً موجب للبطلان فى الحقيقة يرجع اعتبار التطابق فى هذه الصورة إلى اعتبار التطابق فى الصورة الثانية.

✓ التنقيح فى شرح المكاسب، ج ۱، ص ۲۲۱:

و من جملة شروط البيع التطابق بين الإيجاب والقبول و هذا ليس اشتراطاً خارجياً فى المعاملات و إنما هو ممّا يقتضيه نفس مفهوم المعاقدة، لتوقفها على وحدة المورد و اتحاد المحلّ لا محالة و إلا فلا يصدق المعاقدة بوجه، فلا بدّ من تطابق الإيجاب والقبول فى صدق مفهوم المعاقدة كما هو واضح فإذا اختلفا فلا يكون أحدهما مربوطاً بالآخر أبداً.

و الاختلاف تارةً من جهة الثمن و اخرى من جهة الثمن و ثالثة من جهة البائع أو المشتري كما إذا قال: بعتك هذا العباء بكذا، فقال المشتري: اشتريت هذا الفراش بكذا، أو قال: بعتك هذا المال بمائة، و قال الآخر: اشتريت هذا المال بخمسين ديناراً، أو قال: بعتك هذا بكذا، فقال المخاطب: اشتريته بكذا لموكلّى، و لا تصدق المعاقدة على شىء من هذه الموارد بوجه.

أما الأولان فواضحان. و أما فى الثالث أعنى عدم التطابق فى المشتري، فلأنّنا و إن ذكرنا فى محلّه أنّ البيع ليس إلامبادلة مال بمال و لا نظر فيه إلى خصوصية البائع أو المشتري و ذا لا يسأل المشتري أنك تشتريه لنفسك أو لشخص آخر، إلّا أنّ هذا كلّه فى الأعيان الخارجية دون ما فى الذمم من الثمن أو المثلّين لا اختلافهما باختلاف الذمم، فإذا قال: بعتك هذا المال بمائة دينار كلى و قال المخاطب: اشتريته بكذا لموكلّى على وجه الكلى، فلا محالة يقع باطلاً، لأنّ ما فى ذمّة المخاطب مغاير لما فى ذمّة موكلّه و قد تعلق غرض البائع بخصوصية ما فى ذمّة المخاطب، فإذا قبله المخاطب لموكلّه و بدّل ما فى ذمّة إلى ما فى ذمّة الموكلّ فلا محالة يقع باطلاً، و فى الحقيقة يرجع هذا إلى التطابق فى الثمن أو المثلّين ...

«تبدیل مال بمال ما اعتباراً» - پس در حقیقت طرفین در بیع دخیل نیست، اما در مواردی که ثمن در ذمه است، از آنجا که ذمه قائم به افراد است، با تغییر ذمه در حقیقت ثمن تغییر می‌کند که دخیل در بیع است، برخلاف جایی که ثمن عین خارجی باشد؛ چراکه تغییر مشتری تأثیری در آن ندارد.

إن قلت: طبق این قول اگر در عقد نکاح، زنی به زید بگوید «زوجتک نفسی علی المهر المعلوم» ولی عمرو زودتر «قبلت» بگوید، باید بگوییم زوجیت ایجاد شده است، در حالی که قطعاً این طور نیست و عقد نسبت به عمرو صحیح نیست.

قلت: قضیه‌ی نکاح با بیع متفاوت است؛ زیرا در نکاح، طرفین رکن عقد محسوب می‌شوند برخلاف بیع که عوضین (ثمن و مثنی) رکن عقد است. پس در بیع چون طرفین رکن عقد نیستند همین که مالک قبول کند عقد صحیح است هرچند مخاطب در بیع نباشد.

چه بسا گفته شود حتی در جایی که ثمن کلی در ذمه باشد خصوصیت مشتری دخیل در صحّت عقد نیست؛ یعنی اگر با بیع خطاب به زید بگوید «بعثک کتابی بألف» ولی عمرو زودتر از زید قبول کرد بیع نسبت به عمرو صحیح است؛ زیرا حقیقت بیع همان «مبادلة مال بمال» یا «تملیک عین بعوض» است.

و الحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی